

جغرافیاهای پسامدرن: تأکید مجددِ نظریه‌ی اجتماعی انتقادی بر «فضا»^۱

ادوارد سوچا^۲

ترجمه‌ی بهزاد ملک‌پور اصل

پیش‌درآمد و پس‌گفتار^۳

ترکیب پیش‌درآمد با پس‌گفتار برای معرفی (و نتیجه‌گیری از) مجموعه‌ی جُستارهایی درباره‌ی جغرافی‌های پسامدرن^۴، شیوه‌ی غربی به نظر می‌رسد. به‌کارگیری این شیوه خبر از مسیری می‌دهد که در پی دست‌کاری در وجودِ آشنای [مفهوم] زمان است^۵ تا به واسطه‌ی آن جریانِ خطی متون را که نُرمی رایج است به چالش کشد و زمینه را برای ظهور اتصالات و ارتباطات دگرگونه‌تری فراهم کند. نظم حاکم بر روایتی که به طور زنجیروار و پشت‌سرهم به پیش می‌رود پیشاپیش خواننده را در موقعیتی قرار می‌دهد که در آن به شکل تاریخی می‌اندیشد. از همین‌رو در نظرگرفتن متن به مثابه‌ی نقشه یا جغرافیای روابط و معانی هم‌زمان که از طریق منطق فضایی و نه زمانی به یکدیگر گره می‌خورند با مشکل مواجه می‌شود. هدف من فضایی‌کردنِ روایتِ تاریخی و الصاقِ جغرافیای انسانی انتقادی^۶ و پایدار به دوره‌بندی تاریخی است.

هر یک از جستارهای این مجلد، پژواک‌های مختلفی از موضوع‌های مرکزی یکسانی است: تأکید مجدد نظریه و تحلیل اجتماعی معاصر بر چشم‌انداز فضایی انتقادی^۷. زمان و تاریخ دست‌کم در طول سده‌ی گذشته، در خودآگاهی مارکسیسم غربی و علوم اجتماعی انتقادی جایگاه ممتازی داشته است. درک چگونگی شکل‌گیری تاریخ، منبع اصلی بصیرت‌رهای بخش، خودآگاهی سیاسی عملی و بستر مهمی برای تفسیری انتقادی از عمل و زندگی اجتماعی^۸ بوده است. اما امروزه این فضاست که بیش از مقوله‌ی زمان پیامدها و نتایج را از ما پنهان می‌کند. این «فرآیند ساخته‌شدنِ جغرافیا»^۹ است که بیش از «فرآیند ساخته‌شدنِ تاریخ»^{۱۰}، جهان‌نظری و تاکتیکی تبیین‌کننده را برایمان به ارمغان می‌آورد. این همان وعده و فرض مبنایی جغرافیاهای پسامدرن است.

البته می‌توان جستارهای ارائه شده در این‌جا را به شکل پشت‌سرهم به مثابه بحث‌های تاریخی نیز قرائت کرد. اما در هسته‌ی مرکزی همه‌ی آن‌ها، تلاش برای واسازی و ترکیبِ مجددِ روایتِ تاریخیِ صُلبِ تعبیه شده است تا از زندانِ زمانی زبان و تاریخ‌گرایی نظریه‌ی انتقادی رایج‌رهای یابد و فضایی برای بصیرت‌های مرتبط با جغرافیای انسانی تفسیری و یا در واقع هرمنوتیک فضایی گشوده شود. بنابراین جریان متوالی یادشده، گه‌گاه حرکت‌های جانبی نیز دارد تا بتواند در یک لحظه نگاهی به هم‌زمانی‌ها و نقشه‌برداری‌های دیگرگون داشته باشد که این موضوع امکان ورود به روایت را از هر نقطه‌ای بدون از دست دادن هدف عمومی متن امکان‌پذیر می‌کند: در واقع هدف کلی، خلق روش‌های افشاکننده و انتقادی‌نگریستن به ترکیب زمان و فضا، تاریخ و جغرافیا، دوره‌های تاریخی و منطقه‌ای، توالی و هم‌زمانی است. گردهم‌آوردن پیش‌درآمد با پس‌گفتار، نخستین نشانه‌های بازی‌گوشانه‌ی این گُنشِ هدف‌مند برای تعادل‌بخشی مجدد به دوگانه‌های یادشده است.

در راستای آغاز دستکاریِ منطقِ زمانی، می‌توان ادعا کرد که بهترین مقدمه برای جغرافیاهای پسامدرن در بخش آخر بیان شده است؛ جستاری با خصلت برداشتِ آزاد درباره‌ی لس‌آنجلس که در پی یکپارچه‌سازی و تجزیه‌ی هم‌زمان آن چیزی است که پیش‌تر بر این شهر گذشته است. بخش «تجزیه‌ی لس‌آنجلس»^{۱۱}، بی‌شک خوانشی کنجکاوانه از یک منظر پسامدرن، جستجویی برای آشکارکردن «فضاهای دیگر»^{۱۲} و زمینه‌های جغرافیایی پنهان است. بن‌مایه‌ی این جُستار، زاویه دید/موقعیت مکانی هوشمندانه‌ی خورخه لوئیس بورخس نسبت به مکان «الف»^{۱۳} است - تنها جایی در جهان که تمام جاهای دیگر را شامل می‌شود؛ فضایی نامحدود سرشار از تناقض‌ها و هم‌زمانی‌ها و غیرقابل‌توصیف مگر به زبان ماورایی. مشاهدات بورخس برخی از معماهایی را آشکار می‌سازد که تفسیر جغرافیاهای پسامدرن با آن مواجه است:

با دیدن «الف» ناتوانی‌ام در مقام نویسنده آغاز می‌شود. تمامی زبان‌ها، مجموعه‌ای از نشانه‌ها هستند که به‌کارگیری آن‌ها توسط کسانی که آن زبان‌ها را صحبت می‌کنند، مستلزم گذشته‌ای مشترک است. آن‌گاه چگونه می‌توانم «الف» نامتناهی را به زبان کلمات درآورد وقتی که ذهنِ مشوش من حتی نمی‌تواند آن را بفهمد؟ در واقع کاری که می‌خواهم

انجام دهم ناممکن است، زیرا هیچ فهرستی نمی‌تواند سلسله‌ی نامتناهی چیزها را در خود جای دهد. در آن لحظه‌ی بزرگ، میلیون‌ها نمایش دیدم، هم دل‌پذیر و هم سهمناک؛ هیچ یک از آن‌ها شگفتی مرا بیش از این برنیانگیخت که همه‌ی آن‌ها در یک نقطه قرار داشتند، بدون تداخل یا تقابلی. تمامی آن چه چشم من می‌دید به‌طور همزمان رخ می‌داد، اما آن چه خواهم نوشت متوالی خواهد بود، زیرا زبان^{۱۰} توالی زمانی دارد. با این همه سعی می‌کنم تا آن‌جا که می‌توانم همه چیز را به یاد آورم^{۱۱}.

تلاش‌های بلندپروازانه‌ی جغرافیای انتقادی برای به‌رشته‌ی تحریر درآوردن فضا مندی همه‌جا حاضر و سیاسی زندگی اجتماعی با کاستی زبانی مشابهی دست به گریبان است. مشاهده‌ی فضاها و جغرافیایها در یک زمان ثابت (هم‌زمان) رخ می‌دهد، اما زبان نوعی توالی زمانی را تحمیل می‌کند. یعنی جریان خطی گزاره‌ها که با فضایی‌ترین قیده‌های زمینی غل و زنجیر شده‌است. چراکه ناممکن است دو ابژه (یا دو واژه) در یک زمان، مکان واحدی (به عنوان مثال روی یک صفحه) را اشغال کنند. تنها کاری که می‌توانیم بکنیم این است که دست به تجربه بزنیم و امر فضایی را بر خلاف توالی زمانی بنشانیم و آن‌را در ترکیبی مجدد و به‌صورت خلاقانه‌ای کنار هم بچینیم. با همه‌ی این احوال در نهایت تفسیر جغرافیایهای پسامدرن نمی‌تواند چیزی بیش از یک آغاز باشد.

پشتیبان این جستار تجربی، فصل فشرده‌ای از این کتاب است که اقتصاد سیاسی بازساخت‌یابی شهر لس‌آنجلس را ترسیم می‌کند؛ اقتصاد سیاسی‌ای که از خلال چشم‌اندازهای پسا-فوردستی در لس‌آنجلس معاصر به تصویر کشیده شده است. در این فصل، به تشریح انضامی جغرافیای منطقه‌ای می‌پردازم تا ظهور یک رژیم انعطاف‌پذیر از انباشت سرمایه‌دارانه را آشکار کنم. رژیم انعطاف‌پذیری که بر یک "فیکس" فضایی حمایتی^{۱۰} مبتنی و عمیقاً به فرهنگ پسامدرن گره خورده است. این توصیف دردندان‌گونه، در چارچوب عمیق‌تری از جغرافیای تاریخی سرمایه‌داری می‌نشیند/ دنبال خواهد شد. این مهم از طریق تحلیل تطور فرم شهری درون شهر سرمایه‌داری، ترکیب‌های درحال تغییر توسعه‌ی منطقه‌ای نامتوازن در دولت‌های سرمایه‌داری و صورت‌بندی مجدد تقسیم فضایی و جهانی کار انجام می‌شود.

در این‌جا، مشابه با دیگر جاهای متن، پیش‌فرضی بنیادین درباره‌ی ضرب‌آهنگ فضایی - زمانی گسترش سرمایه‌داری وجود دارد. پیش‌فرضی درباب تقاطع تمام و کمال زمانندی و فضا مندی که نتیجه استمرار جوامع سرمایه‌دارای در طول دو بیست سال گذشته است. بار دیگر تأکید می‌کنم هدف، گشودن و کشف دیدگاهی انتقادی در باب تأثیرات متقابل توالی‌های زمانی و هم‌زمانی‌های فضایی است. جغرافیایهای پسامدرن و پسا-فوردستی، آخرین شکلی‌ست که فضا مندی از پس مراحل‌ی که طی کرده است به خود گرفته. این مراحل با کمی پیچ و خم با دوران متوالی گسترش سرمایه‌داری پیوند دارد. من نظریه‌ی «امواج بلند»^{۱۱} - حاصل کار مطالعاتی ارنست مندل، اریک هابسبام، دیوید گوردون و دیگران^{۱۲} - را به‌عنوان نظریه‌ای که مبین بسترهای فضایی- زمانی است جرح و تعدیل کرده‌ام تا بر مبنای آن جغرافیای تاریخی شهرها، مناطق، ایالت‌ها و اقتصاد جهانی را تفسیر کنم.

فضا مندی‌های مطرح‌شده در سه جستار آخر کتاب که مطالعاتی بیشتر تجربی هستند به آشکال مختلف در دو بخش اول بازتولید و شرح داده شده‌اند؛ بخش‌هایی که جغرافیایهای پسامدرن را در بستر بازساخت‌یابی اساسی نظریه و گفتمان اجتماعی مدرن مورد بررسی قرار می‌دهد. با اتکا بر ایده‌های درخور میشل فوکو، جان برگر، فردریک جیمسون، ارنست مندل و آنری لوفور تلاش کردم روایت‌های مرسوم را فضا مندی کنم. این کار را به واسطه‌ی ترکیب‌بندی مجدد تاریخ فکری نظریه‌ی انتقادی اجتماعی و از خلال دیالکتیک پویا میان فضا، زمان و هستی اجتماعی انجام می‌دهم: یعنی جغرافیا، تاریخ و جامعه. در فصل نخست نشان داده‌ام که نادیده‌گرفته‌شدن هر مونتیک فضایی نتیجه‌ی تاریخ‌گرایی سده‌ی نوزدهم و به دنبال آن بسط مارکسیسم غربی و علوم اجتماعی انتقادی بوده است؛ دوره‌ای که شاهد تغییرات ریشه‌ای در مفهوم‌پردازی و تجربه‌ی مدرنیته بود. همان بحران‌هایی که ضرب‌آهنگ تغییرات جغرافیایی-تاریخی شهرها و مناطق را تعیین کرده‌است، در تاریخ اندیشه انتقادی نیز قابل مشاهده است. از این رو ما با مراحل به‌هم‌پیوسته‌ای از 'رژیم‌های' تفکر انتقادی روبه‌رویم که تقریباً مصادف با همان دوره‌های ۵۰ساله‌ی تغییر اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری است. دوره‌های تغییری که با عصر انقلاب به‌عنوان اولین پرده از مراحل چهارگانه‌ی بازساخت‌یابی و مدرنیزاسیون آغاز می‌شود.

نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم که مصادف با رخداد‌های اثرگذار مابین سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۵۱ بود، عصر دوران کلاسیک سرمایه‌داری صنعتی رقابتی بود. در این دوره تاریخ‌مندی و فضا‌مندی به‌عنوان منابع دست‌یابی به آگاهی‌رهای‌بخش، در تعادلی تقریبی نسبت به یکدیگر قرار داشتند و می‌توان ردپای تفکر انتقادی را در سوسیالیسم فرانسوی، اقتصاد سیاسی انگلیسی یا فلسفه‌ی ایده‌آلیستی آلمانی دنبال کرد. بخش مهمی از نقدهای رادیکال و جنبش‌های اجتماعی و منطقه‌ای نوظهور در این دوره معطوف به نقد جغرافیای سرمایه‌داری صنعتی و ساختارهای قلمرویی و فضایی آن بود. از طرف دیگر اصلاح جغرافیای سرمایه‌داری، به هدف ابزاری مهمی برای دولت‌های به‌تازگی قدرت‌یافته‌ی بورژوازی در اروپا و آمریکای شمالی تبدیل شده بود. اما پس از سقوط کمون پاریس باورهای اروپامحوری که زمان و تاریخ را [فقط] سوژه‌ی انقلابی می‌دانستند باعث به حاشیه‌رانده شدن نقدهای آشکار فضایی، چه از جنس رادیکال و چه از جنس لیبرال، شدند.

با نگاهی به گذشته می‌توان دهه‌ی آخر سده‌ی نوزدهم را عصر ظهور تاریخ‌گرایی و به موازات آن کم‌رنگ شدن فضا در تفکر انتقادی اجتماعی به حساب آورد. در این دوره رویکردهای سوسیالیستی بر مبنای ماتریالیسم تاریخی مارکس سر و شکل گرفتند. در سوی دیگر جریان‌ات نوکانتی و آگوست کنتی فلسفه‌ی اجتماعی لیبرالی را از نو شکل دادند. این دو رویکرد سوسیالیستی و لیبرالی در مجموع فرم نوینی از «علوم اجتماعی» را به عرصه آوردند. علوم اجتماعی‌ای که توسعه‌ی سرمایه‌داری را غالباً فرآیندی تاریخی و تنها به طور حاشیه‌ای فرآیندی جغرافیایی می‌دانست. برآمدن این تاریخی‌گرایی غیرفضامند^{۱۸}، که البته تنها به‌تازگی [=زمان نوشتن کتاب توسط سوجا] مورد توجه و بررسی قرار گرفته است، با دومین موج مدرنیزاسیون سرمایه‌داری و آغاز عصر امپراتوری و انحصارگرایی شرکتی همزمان بود. این نوع تاریخ‌گرایی در نادیده انگاشتن فضا به‌مثابه ابژه‌ی یک گفتمان اجتماعی انتقادی موفق بود و از آن سیاست‌زدایی و ارزش‌زدایی کرد؛ به‌طوری که حتی به مدت تقریباً یک سده امکان هر گونه پراکسیس فضایی‌رهای‌بخش از بین رفت.

در طول سومین موج مدرنیزاسیون سرمایه‌داری و متعاقباً عصر فوردیسم و مدیریت دولتی بوروکراتیک که تقریباً از زمان انقلاب روسیه تا اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی به درازا کشید، تقدم نظری تاریخ نسبت به جغرافیا تغییر چندانی پیدا نکرد. همانطور که فوکو می‌گوید تأکید فکری سده‌ی نوزدهم به زمان و تاریخ همچنان بر اندیشه‌ی انتقادی مدرن سایه انداخته بود. فصل نخست کتاب حاضر با اشاره به این گفته‌ی فوکو آغاز و نیز به پایان می‌رسد: «برخلاف زمان که امری غنی، بارور، زنده و دیالکتیکی بود، فضا پدیده‌ای مرده، ثابت، غیردیالکتیکی و غیرمتحرک در نظر گرفته می‌شد». جریان‌های کوچکی که قائل به تصویری زنده و پویا از جغرافیا بودند توانستند بیرون از جریان اصلی مارکسیسم - لنینیسم و علوم اجتماعی اثبات‌گرا، به بقای خود ادامه دهند، اما آن‌ها (همین تعداد اندک) نیز به سختی فهم می‌شدند و آشکارا در حاشیه باقی ماندند.

با این حال در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، با هجوم موج چهارم مدرنیزاسیون برخاسته از بحران، تغییراتی در سنت دیرپای انتقادی مدرن آغاز شد. هر دو جریان علوم اجتماعی انتقادی و مارکسیسم غربی، به اجزای ناهمگون بیش‌تری تقسیم شدند و مرکزیت و انسجام خود را از دست دادند. هم‌چنین با نزدیک شدن به اواخر سده‌ی بیستم، جنبش‌های مدرن آلترناتیوی ظاهر شدند که برای کنترل بر امکانات و خطراتِ درحال ظهورِ جهان معاصر که مجدداً ساخت‌یافته بود، با یکدیگر رقابت می‌کردند. اصطلاحاتی هم‌چون پسامدرنیته، پسامدرنیزاسیون، و پسامدرنیسم گرچه بحث‌برانگیز و گمراه‌کننده و البته غالباً واجد دلالت‌های تحقیرکننده بودند، اما امروزه شیوه‌ی مناسبی برای توصیف این تجدید ساختار سیاسی، فرهنگی و نظری به‌نظر می‌رسند. این اصطلاحات شیوه‌ای درخور برای پررنگ کردن مجدد مقوله‌ی فضا است که درون این ساختار بازساخت‌یافته تنیده شده است.

من که ابتدا نسبت به شتاب‌زدگی «هول‌هولی نسبت به پیشوند پسا»^{۱۹} بدگمان بودم ایده‌ی خلق مجله‌ای نوپا با عنوان ضدپسا^{۲۰} را در سر می‌پروراندم که نه تنها با پسامدرنیسم، بلکه با آرایه‌ی متنوع حاوی پسوند ایسم، از پسا‌صنعت‌گرایی گرفته تا پسا‌ساختارگرایی، مبارزه کند. اما امروز همان‌طور که از عنوان کتابم برمی‌آید، با برچسب پسامدرن و اعلان عامدانه‌اش در خصوص یک گذارِ دوران‌سازِ محتمل، هم در تفکر انتقادی و هم در زندگی مادی، چندان مشکلی ندارم. من دوره‌ی فعلی را به جای آنکه همچون گسست و جای‌گزین کامل تمام دستاوردهای تفکر مترقی پسا‌روشنگری تلقی کنم - همان‌طور که برخی که خود را پسامدرنیست می‌نامند این‌گونه با موضوع برخورد کردند (اما در واقع بهتر است به‌عنوان ضدمدرنیست‌ها شناخته شوند) -

فضا و دیالکتیک

همچنان دوره‌ی فعلی را بیشتر به‌عنوان یک تجدید ساختار عمیق و گسترده‌ی مدرنیته می‌دانم. من خصومت بدبینانه‌ی چپ مدرن را نسبت به جریان نومحافظه‌کار غالب و دمدمی مزاجی بیشتر جنبش‌های پسامدرن را درک می‌کنم. اما بر این باورم که بسیاری از فرصت‌ها به‌خاطر قاطعانه ارتجاعی دانستن پسامدرنیسم از دست رفته است.

از دید من، چالش سیاسی پیش روی چپ پسامدرن، ابتدا تشخیص و ارائه‌ی تفسیری است متقاعدکننده از موج چهارم دراماتیک و اغلب گیج‌کننده‌ی مدرنیزاسیون سرمایه‌داری که اکنون پیش‌رویمان است. امروزه هرچه بیشتر آشکار می‌شود که اتکای صرف به ابزارها و بصیرت‌های مارکسیسم مدرن یا علوم اجتماعی رادیکال، برای حصول فهمی سیاسی و عملی از این تجدید ساختار ژرف کافی نیست. البته این موضوع به معنای کناره‌نهادن ابزارها و بصیرت‌های یادشده نیست – آنچنان‌که بسیاری چپ‌های مدرن شوق انجامش را داشتند. بلکه این ابزارها و بصیرت‌ها می‌بایستی با انعطاف و سازگارپذیری بیشتر بازساختاردهی شوند تا بتوانند به شکل کارآمدتری با سرمایه‌داری معاصر که خود درحال منعطف‌تر شدن و به شکل سازگارپذیرتری درحال تجدید ساختار است، مبارزه کنند. به‌عنوان نمونه، سیاست‌های ارتجاعی و پسامدرن ریگانیسم و تاچریسم باید مستقیماً با سیاست پسامدرنی که مبتنی بر مقاومت و راززدایی است به چالش کشیده شود. سیاستی که پرده‌های ایدئولوژیک فریبنده‌ای را کنار بزند که امروزه به شیوه‌های نوین و متفاوت، ابزارهای تغییر شکل‌یافته‌ای هم‌چون بهره‌کشی طبقاتی، سلطه‌ی نژادی و جنسیتی، تضعیف شخصیتی و فرهنگی و فرسایش محیطی را شی‌ء‌واره و غیر قابل فهم می‌کنند. بحث‌ها درباره‌ی مخاطرات و امکان‌های پسامدرنیته باید در پیوند با هم در نظر گرفته شوند، چراکه حرف بر سر ساخته‌شدن تاریخ و جغرافیا، هر دو با هم است.

پیشنهاد من در این‌جا طرح‌ریزی یک پروگرام سیاسی پسامدرن رادیکال نیست. بلکه در پی حصول اطمینان از این موضوع هستم که پروژه‌ی پسامدرن، که به هر حال شکل می‌گیرد، از همان ابتدا آگاهانه فضامند است. ما مصرانه می‌بایستی نسبت به این موضوع که فضا چگونه پیامدها را از ما پنهان می‌کند آگاهی پیدا کنیم؛ و این‌که چگونه روابط بین قدرت و انضباط در فضا مندی ظاهراً معصومانه‌ی زندگی اجتماعی نقش بسته‌اند و چگونه جغرافیاهای انسانی از سیاست و ایدئولوژی، اشباع می‌شوند. هر یک از جُستارهای نه‌گانه‌ی کتاب را به این ترتیب می‌توان هم‌چون فضا‌مندی‌سازی مقدماتی، تلاشی ابتدایی برای خلق یک جغرافیای انسانی انتقادی نوین و نوعی تطبیق ماتریالیسم جغرافیایی و تاریخی با چالش‌های نظری و سیاسی معاصر در نظر گرفت.

انتقاد سراسر از تاریخ‌گرایی – بدون آن که در ضدتاریخی ساده‌انگارانه در اُفتیم – گامی ضروری برای فضا‌مندی‌ساختن اندیشه‌ی انتقادی و گُنش سیاسی است. چهار جُستار نخست^{۲۱}، از طریق مواجهه‌ی درحال تکامل بین دیسیپلین‌ها و گفتمان‌های مارکسیسم غربی و جغرافیای مدرن، رویکرد تحمیلی تاریخ‌گرایی را پس می‌زند تا رد به‌حاشیه رفتن و تأکید مجدد بر مقوله‌ی «فضا» را درون نظریه‌ی اجتماعی انتقادی پی بگیرد. جغرافیای مارکسیستی بارزی که دست آخر از دل این مواجهه ظهور می‌کند و هم‌چنین گروه‌های مارکسیست فرانسوی که به شکل بسیار پویایی، بحث‌هایی نظری را شکل داده‌اند، هر دو، به طور خاص مورد توجه قرار می‌گیرند، زیرا آن‌ها تقریباً تنها گروهی هستند که گفتمان انتقادی‌ای را پروراندند که فضا در آن موضوعی مهم است و جغرافیای انسانی ذیل تخیل‌ورزی تاریخی گم نشده است.

در فصول سوم و چهارم، به نوشته‌های اولیه‌ی خود در زمینه‌ی دیالکتیک فضایی-اجتماعی^{۲۲}، خاص‌بودگی نظری موضوع شهر و نقش حیاتی توسعه‌ی نامتوازن جغرافیایی در بقای سرمایه‌داری باز خواهم گشت. این سه موضوع، نقطه‌ی اوج‌گیری من برای اشاره به تأکید مجدد نظریه‌ی اجتماعی انتقادی بر مقوله‌ی فضا از طریق فضا‌مندی‌کردن مفاهیم بنیادین و شیوه‌های تحلیل مارکسیستی است. در این فصول، به‌دلیل اتکا بر استدلال نظری بیانی و اقلان منطقی که برخاسته از رتوریک مارکسیسم مرسوم است تا حدودی خلل و فرج‌هایی وجود دارد. سه جُستار آخر سعی دارند، محتوایی تجربی‌تر و تفسیری‌تر به استدلال‌های یادشده ببخشند؛ درحالی که دو جُستار اولیه از آن سه، بیش‌تر به دنبال تشریح خاستگاه‌های تاریخی آن استدلال‌ها و بسط‌شان هستند. البته در فصول پنج و شش، مسیر دیگری برای تشریح و تقویت استدلال‌ها اختیار می‌کنم که می‌توان آن را «بازگشتی به عقب»^{۲۳} در نظر گرفت که از استدلال نظری به قلمروی انتزاعی‌تر هستی‌شناسی بازمی‌گردد. از بسیاری جهات، این فصول میانی برای کل مجموعه‌ی جُستارها، اساسی هستند و می‌توان آن‌ها را در ابتدا به‌عنوان مقدمه‌ای متفاوت خواند.

تأکید مجدد بر مقوله‌ی فضا و تفسیر جغرافیای مدرن، تنها به معنای تمرکز بر مطالعات تجربی که در واقع پاسخی است به فراخوان افزایش توجه به فرم فضایی در پژوهش اجتماعی انضمامی و کاربست سیاسی آگاهانه نیست؛ هم‌چنین تأکید مجدد بر فضا، بازترکیب نظریه‌ی اجتماعی به شکل استعاره‌ای نیز نیست، یعنی فضا‌مندکردنِ سطحی زبان‌شناختی که جغرافیا را به لحاظ اهمیت هم‌سطح تاریخ قرار می‌دهد. توجه جدی به مقوله‌ی فضا، نیازمند واسازی و ترکیب مجدد و عمیق‌تر تفکر و تحلیل انتقادی در هر سطح تجریدی از جمله هستی‌شناسی است. شاید توجه ویژه به هستی‌شناسی از آن جهت است که در این سطح بنیادین از بحث وجودی، موضوع فضا‌مندکردن^{۲۴} تاریخ به موضوعی عادی بدل شده است. از این‌رو توجه به مقوله‌ی فضا در این سطح دارای اهمیت است.

فصل پنجم، باب جدیدی را می‌گشاید درباره‌ی واسازی هستی‌شناسی از طریق برخی مطالعات احیاء شده از سوی نیکولاس پولانتزاس که در واقع پژواک لوفور و فوکو را نیز در خود دارد؛ مطالعاتی درباره‌ی توهمات مرتبط با مقوله‌های فضا و زمان^{۲۵} که در طول تاریخ مارکسیسم غربی برجسته شده‌اند. اما آنچه به‌طور مشخص حائز اهمیت است مفهوم‌پردازی ماتریس فضایی دولت و جامعه به‌مثابه پیش‌شرط و تضمین هم‌زمان روابط تولید از سوی پولانتزاس است که در آن روابط تولید به جای مطرح شدن به‌عنوان شیوه‌های بازتابی صرف، به سان «چارچوب مادی اولیه» در نظر گرفته می‌شوند. این ملاحظات را در رابطه با بحث دیگری در زمینه‌ی دو توهم دیرپا که بر شیوه‌ی نگرش غربی به فضا تأثیر داشتند و راه را برای جستجوی راه‌سومی برای جغرافیای تفسیری بسته بودند، بکار خواهیم گرفت. برداشت سومی که فضا‌مندی را هم‌زمان (و دوباره پای‌واژه هم‌زمان در میان است) یک محصول اجتماعی (یک برون‌داد) و یک نیروی برساننده (یک میانجی) در زندگی اجتماعی در نظر می‌گیرد: بصیرتی تعیین‌کننده برای دیالکتیک فضایی- اجتماعی و ماتریالیسم جغرافیایی- تاریخی.

«توهم ابهام^{۲۶}» که فضا را شیء‌واره می‌کند و تنها آنچه نزدیک است را می‌بیند، یعنی تنها وجه مادی سطحی را. فرم‌های انضمامی به کمیت‌هایی قابل اندازه‌گیری و توصیف‌های پدیدارشناختی تقلیل پیدا می‌کنند: به اموری ثابت، مرده، غیردیالکتیکی: یعنی در واقع شیوه‌ی نقشه‌نگاری دکارتی علوم فضایی. در مقابل «توهم شفافیت^{۲۷}» از فضا، به نفع ایده‌پردازی و بازتابی ناب، مادیت‌زدایی می‌کند و شیوه‌ی تفکر شهودی درباره‌ی فضا را پیشنهاد می‌کند. شیوه‌ای که از توجه به ساخت اجتماعی جغرافیای‌های اثرگذار، عینیت‌بخشیدن به روابط اجتماعی موجود در فضا‌مندی^{۲۸} و تفسیر فضا به‌مثابه «انتزاعی انضمامی» یعنی چیزی مشابه با مفهوم‌پردازی مارکسی از فرم کالایی، ممانعت به عمل می‌آورد. فلاسفه و جغرافی‌دانان، سده‌های مابین این دو توهم واژگون‌کننده در رفت و برگشت بودند و از دو جنبه، مانعی برای نگرستن آن‌ها ایجاد شده بود: توجه به فرآیند تولید جغرافی‌ها و روابط قدرت موجود در آن از یک سو و فضا‌مندی ابزاری جامعه^{۲۹} از سوی دیگر.

عبور از این نابینایی دوگانه نیازمند نبردی هستی‌شناختی است تا فضا‌مندی اگریستانسیال بامعنای وجود و خودآگاهی انسانی را احیا کند و هستی‌شناسی اجتماعی را که در آن فضا از همان ابتدا دارای اهمیت است بنا نهد. من این نبرد را ابتدا از طریق باز- ارزیابی^{۳۰} هستی‌شناسی زمان‌محور سارتر و هایدگر، تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان هستی در سده بیستم، آغاز خواهم کرد و در ادامه در بخش ششم، بسط و تحلیل هستی‌شناسی اجتماعی مبتنی بر «ساخت‌یابی فضا-زمان» مطرح‌شده از سوی آنتونی گیدنز را مدنظر قرار خواهم داد. بر مبنای نظر گیدنز، می‌توان اتصال روشنی مابین ریخت‌شناسی فضایی ساختاریافته، اگریستانسیالیستی و مکان برقرار کرد و آن را به مقوله‌ی بودن- در- جهان^{۳۱} متصل کرد. در واقع این فرآیند همان زمینه‌مندکردن^{۳۲} اولیه‌ی هستی اجتماعی درون یک جغرافیای چندلایه‌ی است که هم به شکل اجتماعی خلق شده و هم شبکه‌ای از مناطق گره‌گامی متفاوت را در مقیاس‌های مختلف حول فضاهای شخصی متحرک بدن انسانی و مکان‌های مشترک تثبیت‌شده‌تر سکونت‌گاه‌های انسانی^{۳۳} ایجاد کرده است. این فضا‌مندی هستی‌شناسانه، یک بار و برای همیشه، سوژه‌ی انسانی را درون یک جغرافیای شکل‌دهنده/تکوینی^{۳۴} قرار می‌دهد و نیاز به بازمفهوم‌پردازی رادیکال شناخت‌شناسی، ساخت نظریه و تحلیل تجربی را فراهم می‌کند.

ساخت هستی‌شناسی اجتماعی به‌مثابه سفری برای جستجوهای جغرافیایی است و کشفیات آن در قالب جستارهایی درباره‌ی لس‌آنجلس یا تلاش‌هایی برای آشکارکردن سکوت انتقادی تاریخی‌گرایی مطرح شده است. این هستی‌شناسی کمک کرده است تا

نقشه‌ای مقدماتی و راهنما برای گردآوری جستارها، تعریف گستره‌ی آن‌ها، مشخص کردن قلمروی تفسیری آن‌ها و تعیین برخی از مسیرهایی که می‌بایستی پیموده شود، تهیه گردد. این تصویر ترکیبی هنوز کامل نیست و هنوز بسیاری از عرصه‌ها به منظور تأکید مجدد نظریه‌ی اجتماعی به مقوله‌ی فضا می‌بایستی کشف و شناخته شود و پیش از عزیمت به این ناشناخته‌ها، می‌بایستی از اثرات و ملاحظات جغرافی‌های پسامدرن اطمینان پیدا کنیم.

علی‌رغم تمهید بازی‌گوشانه‌ی ترکیب پس‌گفتار با پیش‌گفتار، من از توضیحات مرتبط با نتیجه‌ی نهایی این کتاب که بیشتر جنبه‌ی خودسنجی و تعریفی دارد، خودداری می‌کنم و به جای آن بحث را با برخی از تشکرهای ضروری به پایان می‌رسانم. در ابتدا، قصد دارم دین خود را نسبت به کسانی که من برای معرفی انتخاب کرده‌ام، ادا کنم؛ در واقع آن‌ها پیش قراولان جغرافی‌های پست‌مدرن هستند: میشل فوکو، جان برگر، ارنست مندل، فردریک جیمسون، مارشال برمن، نیکوس پولاتزاس، آنتونی گیدنز، دیوید هاروی، و به‌ویژه آنری لوفور که حس الهام‌بخش و جدی او در زمینه‌ی توجه به فضا، مرا در ده سال گذشته تنها نگذاشته است. این چهره‌ها، هرگز خود را به‌عنوان جغرافی‌دانان پسامدرن معرفی نکرده‌اند، اما من اعتقاد دارم آن‌ها برای این عنوان مناسب هستند و سعی می‌کنم چرایی این امر را از طریق برخی از بصیرت‌های منتخب درخور آن‌ها در این زمینه توضیح دهم.

بخشی از هر کدام از نه جستار این کتاب پیش‌تر منتشر شده‌اند، باید از ناشران و ویراستارانی کتاب‌ها و نشریاتی که به من اجازه‌ی بازنویسی و اقتباس آزادانه از آن‌ها را دارند سپاسگذاری کنم: مدل‌های نوین در جغرافیا (آر.پیت و ان.تریف، به‌عنوان ویراستاران)، آلن و آنوین (به خاطر بخش‌هایی از فصول نخست و دوم)^{۳۵}؛ سال‌نامه‌ی انجمن جغرافی‌دانان و آنتی‌پوذهای آمریکایی (برای بخش عمده‌ای از فصول ۳ و ۴)؛ روابط اجتماعی و ساختارهای اجتماعی (ویراستاران دی.گری‌گوری و جی‌اوری)، شرکت آموزش مک میلان و انتشارات سن مارین (نیمه‌ی نخست بخش ششم) با برنامه‌ریزی و محیط: جامعه و فضا (بخش منطقه‌ای فصل هفت و تقریباً تمام فصل ۹)؛ جغرافیای اقتصادی و شهر سرمایه‌داری (ام. اسمیت و جی فیگن، ویراستار)، باسیل بلکول (برای بخش عمده‌ای از فصل ۱۸)^{۳۶}. ارجاعات کامل را می‌توانید در کتاب‌شناسی پیدا کنید.

از دانشگاه کالیفرنیا، لس‌آنجلس به دلیل پشتیبانی مالی در طول ده سال نگارش و تحقیق و حتی بیشتر به دلیل پایداری محیط آکادمیک برانگیزاننده‌ی تفکر قابل توجه درون و پیرامون دانشکده‌ی معماری و برنامه‌ریزی شهری، تشکر می‌کنم. همکاران و دانشجویان من در پروگرام برنامه‌ریزی شهری، به‌طور ویژه، سنگ صبور و حامی من بوده‌اند و زمانی که من خود را در معرض مخاطره‌ی غلتیدن به دنیای تجرید فضایی قرار داده بودم، آن‌ها مرا به سوی واقعیت کاربردی می‌کشاندند. کوستیس هاجی میکالیس، ربکا مورالس، گوتزولف، آلن هسکین، مارکوسنراتی و آلن اسکات^{۳۷}، همکاران نویسنده‌ی من در برخی از مقالاتی بودند که در این کتاب به شکل منتخب ترکیب کرده و به کار برده‌ام. هم‌چنین از تیزهوشی ویراستارانه، ایده‌های خلاقانه و واژه‌های مشوق مایک دیویس و مارگارت فیتزیمونس^{۳۸}، بهره‌های زیادی برده‌ام. ممنون کمک‌های آن‌ها هستم. در پایان باید از مورین^{۳۹}، که از میان همه، عمل‌گراترین، مصرترین و پیگیرترین واقع‌گراست، سپاسگزاری کنم. هیچ‌کس به اندازه‌ی او از اتمام این کتاب خوشحال نیست.

^۱. این متن، ترجمه‌ی مقدمه‌ی کتابی است که در آینده ترجمه‌ی منتشر خواهد شد. نشانه‌ی کامل کتاب‌شناختی متن اصلی به قرار زیر است:

Edward W. Soja (1989), *Postmodern Geographies: The Reassertion of Space in Critical Social Theory*, Verso, London.

^۲. Edward W. Soja

^۳. preface and postscript

^۴ نویسنده از همان ابتدا واژه‌ی جغرافیا را به شکل جمع (geographies) و چندپاره در برابر جغرافیا به عنوان یک کل منسجم و یکپارچه (geography) به کار می‌برد. تفکیک شدن‌ها، چندپاره گشتن‌ها و ناپیوستگی‌های ذاتی تکوین جامعه‌ی مدرن، به اتفاق، منطق عامی را پی ریختند که می‌توان آن را منطق ناهمگنی (heterogeneity) نامید؛ منطقی که حتی در مورد عناصر سازنده‌ی فرهنگ معاصر، یعنی صور متاخر کالایی شدن و مظاهر جدید فن آوری، نیز صادق است. در مدرنیته، تجربه‌ی ناهمگنی یادشده منحصر به چشم‌انداز شهری می‌شد و حال آن‌که تجربه‌ی پسامدرن با شکل "ناب" از ناهمگنی فرهنگی تعریف می‌شود. دامنه‌ی این چندپارگی، مرزهای فضاهای عینی و فیزیکی شهر را درنوردیده و تا نهای‌ترین زوایای زندگی خصوصی رسوخ کرده است؛ بدین سان چندپارگی سیمای یکپارچه‌ی سوژه‌ی مدرن (و هر امر یکپارچه هم چون جغرافیا) را متزلزل ساخته و به جای آن سوژه‌ی پسامدرن را به صحنه آورده که ماهیتی پاره‌پاره و موقعیتی چندگانه دارد. در این ارتباط نگاه کنید به: جی‌دان، رابرت، نقد اجتماعی پست‌مدرنیته، ترجمه‌ی صالح نجفی، ۱۳۸۵، انتشارات پردیس دانش با همکاری نشر شیرازه، تهران، ص ۲۱۱.

^۵. همان‌طور که هاروی (۱۹۸۹) در کتاب وضعیت پسامدرنیته نشان می‌دهد، پسامدرنیته اولویت‌های مدرن را با نفی سیطره‌ی زمان به نفع گسترش فضا واژگون می‌کند. در واقع حس زمان تاریخی و خطی به موازات توسعه‌ی فضا از هم می‌پاشد که نمود آن را به لحاظ اقتصادی می‌توان در شکل‌های جدید جهانی‌سازی/محل‌سازی سرمایه مشاهده کرد. در این ارتباط نگاه کنید به:

Harvey, David (1989), *The Condition of Postmodernity*, Oxford, Basil Blackwell, p205.

^۶. critical human geography

^۷. the reassertion of a critical spatial perspective in contemporary social theory and analysis

^۸. primary source of emancipatory insight and practical political consciousness, the great variable container for a critical interpretation of social life and practice

^۹. making of geography

^{۱۰}. making of history

^{۱۱}. Taking Los Angeles Apart

^{۱۲}. other spaces

^{۱۳}. Jorge Luis Borges's brilliant sighting/siting of "The Aleph"

^{۱۴} Then I saw the Aleph... And here begins my despair as a writer. All language is a set of symbols whose use among its speakers assumes a shared past. How, then, can I translate into words the limitless Aleph, which my floundering mind can scarcely encompass? ... Really, what I want to do is impossible, for any listing of an endless series is doomed to be infinitesimal. In that single gigantic instant I saw millions of acts both delightful and awful; not one of them occupied the same point in space, without overlapping or transparency. What my eyes beheld was simultaneous, but what I shall now write down will be successive, because language is successive. Nonetheless, I'll try to recollect what I can.

^{۱۵}. restorative spatial fix

^{۱۶}. ارنست مندل (اقتصاددان، نظریه‌پرداز و مبارز کمونیست بلژیکی و یکی از رهبران جنبش تروتسکیستی، ۱۹۲۳-۱۹۹۵) در کتاب امواج بلند توسعه‌ی سرمایه‌دارانه: تفسیری مارکسیستی (Long Waves of capitalist development: A Marxist Interpretation)، با ارایه‌ی دوره‌بندی‌های مختلف از مراحل توسعه‌ی سرمایه‌دارانه که از آن‌ها به عنوان موج‌های بلند یاد می‌کند، بر این ادعاست که میانگین رشد بلند مدت کشورهای بیشتر توسعه‌یافته، در بزنگاه‌های زمانی و تاریخی که همان نقاط عطف (turning point) هستند، دچار نوسانات شدید شده و ثبات اقتصادی را مختل می‌کند و این در نهایت به ساختار توسعه‌ی نامتوازن (uneven development) در شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه منجر می‌شود و این اختلال ویژگی ذاتی این شیوه‌ی تولید است. م. در این ارتباط نگاه کنید به:

Mandel, Ernest (1995), *Long Waves of capitalist development: A Marxist Interpretation*, Verso, London, pp1-10.

^{۱۷}. Ernest Mandel, Eric Hobsbawm, David Gordon, and others

^{۱۸}. despatializing historicism

^{۱۹}. Rush to the post

^{۲۰}. Antipost

^{۲۱}. این جستارها عبارتند از:

1 History: Geography: Modernity / 2 spatialization: Marxist geography and critical social theory/3 Socio- Spatial Dialectic / 4 The Urban and Regional Debate: The First Round

²².socio- spatial dialectic

مقاله‌ای از ادوارد سوچا با همین عنوان با ترجمه‌ی نرگس خالصی مقدم در سایت فضا و دیالکتیک منتشر شده است. مشخصات مقاله‌ی یاد شده بدین قرار است:

سوچا، اردوآرد، دیالکتیک اجتماعی- فضایی، ترجمه نرگس خالصی مقدم، ۱۳۹۶، سایت فضا و دیالکتیک
[/http://dialecticalspace.com/sociospatial-dialectics/](http://dialecticalspace.com/sociospatial-dialectics/)

²³.backward linkage

²⁴.despatializing

²⁵.illusion of space and time

²⁶.illusion of opaqueness

²⁷.illusion of transparency

²⁸.social relations embedded in spatiality

²⁹.instrumental spatiality of society

³⁰.re-evaluation

³¹.being – in – the- world

³².contextualization

³³.mobile personal spaces of human body and the more fixed communal locales of human settlement

³⁴.formative geography

³⁵.New Models in Geography (R. Peet and Thrift, eds) Allen and Unwin

³⁶.Basil Blackwell

³⁷.Allen Scott

³⁸.FitzSimmons

³⁹.Maureen